



پیغام عشق

قسمت نهصد و پنجاهم





با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۹۲۶، غزل ۲۱۲ و ابیات انتخابی.

«به نام خداوند عشق»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

اسیرِ شیشه کن آن جنیانِ دانا را

بریز خونِ دل آن خونیانِ صہبا را

در این بیت مولانای عزیز از اصطلاح هشیاری تحت عنوان «جن» سخن به میان می‌آورد که از نظر عرفا دو جنبه معنایی دارد، یکی هشیاری حضور است که وقتی فضا را در اطراف اتفاق لحظه باز می‌کنیم و فضاگشایی، خودش را به ما نشان می‌دهد و آن خداگونگی و خاصیت سکوت‌شنوبی و عدم‌بینی ماست و از جنس پری و هشیاری حضور اولیه می‌باشد. و جن دیگر، همان هوشیاری جسمی و من ذهنیست که وقتی فضا را می‌بندیم و در برابر اتفاق لحظه واکنش نشان می‌دهیم و فضا بندی می‌کنیم، از جنس دیو می‌شویم.

«اسیر شیشه کن آن جنیان دانا را»، یعنی کسانی که فضای درونشان را باز کرده‌اند و مرکزشان را عدم و دارای دانایی و خرد ایزدی شده‌اند آن‌ها را تحت اراده خود قرار بده و از آن‌ها محافظت کن. اینان کسانی هستند که، قاتلان شراب عشق الهی‌اند و به‌طور گسترده و فراوان شراب الهی را از آن طرف می‌گیرند و خون دل آن‌ها، عشق و صفا و معرفتی است که می‌تواند در سایر مخلوقات عالم هستی هم پراکنده شود و آن‌ها پری‌زاده هستند و از جنس پری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

ر بوده‌اند کلاه هزار خسرو را

قبای لعل ببخشیده چهره ما را



و این افراد پری زاده که به بی نهایت خداوند زنده شده اند، می توانند با ارتعاش انرژی زنده، زندگی و عشق را در پادشاهان که با قدرت و سلطنت خود همانندگی زیادی دارند به ارتعاش درآورند، نه با استدلال های پوچ و منحرف کننده من ذهنی شان.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۲۶

مُلک بر هم زن تو آدهم وار زود

تا بیابی همجوار مُلک خُلود

و این پری زادگان درست مانند ابراهیم ادهم هستند که، سرزمین و سلطنت پادشاهی خود را که با آن همانیده بود و در ذهنش درگیر، برهم زد و از بین برد و فضای گشوده شده و مُلک و سلطنت جاودانگی و عشق الهی را بر خود برگزید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۷۴

بود عبدالغوث هم جنس پری

چون پری، نه سال در پنهان پری

و این افراد پری زاده که به بی نهایت خداوند زنده شده اند، مانند عبدالغوث که نه سال به صورت پنهانی روی خود کار می کرد و به هیچ کس چیزی نمی گفت، آن ها هم در برابر اتفاقات لحظه درواقع با فضاگشایی پنهان پری می کنند و تجربیات خود را پنهان و از روی همانندگی ها خود را می پرانند و پرواز می دهند و از جنس پری می شوند و کارگاه صنع آفریدگاری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

زهی لطیف و ظریف و زهی کریم و شریف

چنین رفیق ببايد طریق بالا را

این افراد پری زاده که به حضور زنده شده اند، لطیف و مهربان هستند و هیچ گونه زمختی در آن ها وجود ندارد و با مهربانی و بخشش و گرم و ادب با دیگران برخورد می کنند و به جزئیات و نیازهای افراد جامعه توجه دارند و پرهیزکارند و شریف و



بزرگ و ایشان مانند مولانای جان می‌توانند راهنما و بهترین رفیق و دوستانمان باشند، که ما را به سوی خداوند و زندگی و به سوی مرکز عدم هدایت می‌کنند؛ نه همانند افرادی که من‌ذهنی دارند و عاشق من‌ذهنی خود و دارای پنج خصلت بد و ناگوار می‌باشند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۱۹

هر که بود عاشق خود پنج نشان دارد بد

سخت‌دل و سست‌قدم، کاهل و بی‌کار و تُرش

آنان کسانی هستند که سخت‌دلند یعنی دلشان به راحتی نرم نمی‌شود و به‌سختی در مسیر تغییر قرار می‌گیرند و سست‌قدمند یعنی قدمشان سست است و حرص و شهوت چیزهای همانیده را دارند و براساس همانیدگی‌ها تصمیم می‌گیرند و همانیدگی‌ها نمی‌گذارد که به مرکز عدم متعهد باشند و کاهلند یعنی تنبل و دچار جبر من‌ذهنی می‌باشند و نمی‌خواهند تغییر کنند و می‌گویند که ما مجبور به زندگی در من‌ذهنی می‌باشیم و قدرت و اراده تغییر خود را از دست می‌دهند و بی‌کارند یعنی کارافزا هستند و کارهای بیهوده و بی‌ثمر من‌ذهنی را انجام می‌دهند که هیچ سود و ثمری نه برای خودشان و نه برای دیگران دارد و تُرش‌رو و عبوس و بداخلاق که انرژی زنده زندگی از جمله شادی بی‌سبب در وجودشان جاری نیست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

اگر خزینه قارون به ما فرو ریزند

ز مغز ما نتوانند بُرد سودا را



و این افراد پری زاده که به حضور زنده شده‌اند، اگر تمامی ثروت دنیا همراه با تمامی امکانات و بزرگی و جلال و شکوهش را به آنها بدهند، دست از این سودا و هدف و فکر زنده شدن به خداوند و در لحظه جاری بودن و مرکز عدم و متعهد بودن به آن را از دست نمی‌دهند و با هیچ چیز دنیوی این عشق الهی را معاوضه نمی‌کنند؛ برای این که قدرت و توانایی انتخاب از همان ابتدای تولد به آنها داده شده است و برگزیده.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴

این که فردا این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیارسست ای صنم

و این افراد پری زاده که به حضور زنده شده‌اند، می‌دانند که همین امروز و فردا کردن‌های آن‌ها دلیل قدرت انتخابشان می‌باشد، که آیا در این لحظه با من ذهنی خود و کمال طلبی و یا پندار کمال فضا بندی کنند یا فضا گشایی؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۲

اگرچه سرد وجودیت گرم در پیچید

به ره گنش به بهانه، بهانه را چه شده‌ست؟

و اگر چنانچه در همانیدگی‌ها و دردهای آن پیچیده شده باشند و مشغول همانیدگی‌ها و دردهای آن، می‌توانند با استدلال‌های منطقی و درست خود و کار کردن روی خود همانیدگی‌ها و من ذهنی خود را به حاشیه برانند و هیچ عذر و بهانه‌ای را در این زمینه پذیرا نمی‌باشند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

خدای عشق فرستاد تا درو پیچیم

که نیست لایق پیچش ملک تعالی را



پس در نتیجه خداوند برای این پری زاده، عشق را فرستاده است که فقط با عشق بیچد و در عشق بیآمیزد و پیوند مشترک ایجاد کند، چراکه خداوند در هیچ چیز نه می آمیزد و نه می بیچد؛ او فقط در خودش می بیچد و می آمیزد. او یگانه است و یکتا و لایق و سزاوار این جنس خدایت نیست که آلوده به همانیدگی ها گردد و درد ایجاد کند و نه هشیاری جمادی و نه هشیاری نباتی و نه هشیاری حیوانی لیاقت پیچیده شدن عشق الهی را ندارند.

و در پایان، وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی از زاهدان





با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار. ابیاتی از برنامه ۹۲۵.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۳۸

خلق گویان ای عجب این بانگ چیست؟

چونکه صحرا از درخت و بر تهی است

انسان در غم مانده ذهنی، انسان با چشمان همانیده که هزاران درد و رنج را در افسانه توهمی ذهن با خود حمل می کند، چگونه می تواند برگوبار زندگی را ببیند و او از دیدن زیبایی و شادی و عیش زندگی محروم است. عقل او عقلی خرد و جزوی که قدرت مقابله با قضا و کن فکان الهی را ندارد، کارهایش محدود و عاجز از درک نامحدود و بیکران و بی چند و چگونه فضای عدم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون

عقل کلی، ایمن از ریب المنون

عطایش از زندگی همان خورد و خوراک و پوشاک و رفاه این جهانی و نهایت همت او در بیش تر کردن این اسباب و از درگاه خداوند جز لابه و دعایی برای حفظ و زیاد کردن همانیدگی ها ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۲۶

مکسب کوران بود لابه و، دعا

جز لب نانی نیابند از عطا

*مکسب: پیشه، کسب



*لابه: زاری

او همواره در اسباب و علل است و هیچ‌گاه از سبب متوجه مُسَبَّب نمی‌شود. مَرکب همت را سوی اسباب می‌راند و همواره دل بر سبب‌های جهان می‌گذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مرکب همت سوی اسباب راند

از مُسَبَّب لاجرم محروم ماند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آنکه ببند او مُسَبَّب را عیان

کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

در نظر او که همواره با این عقل جزوی کار می‌کند، انسان زنده و بیدار سودایی و دیوانه است، چشم او عاجز است و در حجاب که قدرت دیدن عطا و بخشش الهی را ندارد، چراکه بخشش خداوند مستقیم و بی‌علت و بی‌نیاز به اسباب می‌رسد:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

از مُسَبَّب می‌رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

*وسایط: واسطه‌ها، وسیله‌ها

آن‌گونه که عقل جزوی قادر به محاسبه آن نخواهد بود و شاید همین باعث گیج شدنش می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۳۹

گیج گشتیم از دم سودایان

که به نزدیک شما باغ است و خوان

او از بر و بار زندگی هیچ نمی‌بیند، زندگی با مرکز مملو از همانیدگی جز زجر و رنجی بی‌پایان نیست که هر لحظه آرزوی تمام شدنش را دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۴۰

چشم می‌مالیم این جا باغ نیست

یا بیابانی است یا مشکل رهی است

او چشم می‌مالد، لحظه‌ای بر دید خود شک می‌کند اما مادام که از این دید با چشمانی مملو از همانیدگی می‌بیند، از دیدن مُسَبَّب عاجز است و علتِ علت‌ها را نخواهد دید که او در ذهن بیمار است و سَقیم و از کار بی‌چند و بی‌چگونه و مستقیم و بی‌واسطه خداوند سر در نخواهد آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

کار من بی‌علت است و مستقیم

هست تقدیرم نه علت، ای سَقیم

*سَقیم: بیمار

او همواره با بودن در ذهن بر ناشکری و ناسپاسی خود می‌افزاید، پرده‌ها را بیش‌تر و حجابِ دیدن را سنگین‌تر می‌کند و آن‌قدر در افسانه توهمی ذهن فرومی‌رود که چیزی جز جسم از خود برای بیان ندارد و مرکز او از حالت زنده و بیدار حضور به انجماد و سختی و فسردگی تقلیل و کاهش می‌یابد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۹

چون جمادند و فسرده و تن شگرف

می جهد انفاسشان از تل برف

اما در عین این افسردگی و انجماد، طاق و طرب فضای گشوده و دیدن هشیاری انسان‌های زنده و بیدار برایش تلنگری می‌شود و از این همه اوراق که از جان‌های بیدار تراویده در عجب و با خود می‌گوید، اگر جز این که می‌بینم چیز دیگری نیست، پس این همه گفت‌وگو و این همه شور و شوق از کجا بر می‌خیزد و سبب چیست؟ چه چیزی وجود دارد که من آن را نمی‌توانم ببینم اما آثارش را در جهان بیرون با همین چشمان همانیده که همواره آن‌ها را می‌مالم تا شاید بهتر ببینم، نیز هویداست و حال مشتاقم تا بدانم موضوع از چه قرار است؟!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۴۱

ای عجب چندین دراز این گفت‌وگو

چون بود بیهوده؟ و خود هست کو؟

و حال در مقابلِ اعجاب انسان من‌ذهنی، حیرت انسان بیدار است. شگفتی او از عمق این فضا و مشاهدات درون، از گستردگی و روانی فضای عدم که امور بی‌سبب جاری می‌شود، بی‌اسباب روزگار به شادی می‌گذرد و آزاد و رها بی‌منت چیزها و اشخاص در گرو هیچ نقطه‌چینی قرار نمی‌گیرد که جاذبه آن او را از فضای حضور خارج کند و میان این اعجاب ذهن و حیرت حضور تفاوت از زمین تا آسمان است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۴۳

زین تنازع‌ها محمد در عجب

در تعجب نیز مانده بولهب



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۴۴

زین عجب تا آن عجب فرقی ست ژرف

تا چه خواهد کرد سلطان شِگرف؟

شگفتی و حیرت انسان بیدار کجا و اعجاب انسان ذهنی کجا که او همواره چشم بر بیرون دوخته و از آسمان درون بی خبر است، همواره انگشت اتهام را متوجه دیگران کرده و زیر بار کوچک‌ترین مسئولیت نمی‌رود و در مقابل انسان بیدار و سالک هشیار، همواره زیر بار می‌رود، همواره مسئولیت خویش را به‌عنوان یک انسان می‌پذیرد که رسالتی جز بیداری و پاییدن لحظه‌ حال و عدم کردن مرکز ندارد و در این حال ریاضت یعنی کشیدن درد هشیارانه در انداختن همانیدگی‌ها را به جان مشتری می‌شود که موهبتی از طرف پروردگار برای رهایی بیش‌تر و بیش‌تر خویش می‌داند. شکرانه می‌دهد و همواره زیر درخت اتقوا در پرهیز می‌گذراند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس ریاضت را به جان شو مشتری

چون سپردی تن به خدمت، جان بَری

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ور ریاضت آیدت بی اختیار

سَر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون حَقّت داد آن ریاضت، شکر کن

تو نکردی او کشیدت ز امر گُن



و حسرت او از دیدن قوم خویش است که از آب آسمان غافل مانده و چشم بر جوی و آب‌باریکهٔ این دنیا بسته‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم او مانده است در جوی روان

بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

«یا لیتَ قومی یَعلمون»، ای کاش قوم من می‌دانستند، سر می‌دهد:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۴۰

می‌زند جان در جهان آب‌گون

نعرهٔ یا لیتَ قومی یعلمون

چراکه از بند تن رسته‌اند، پرواز در آسمان یکتایی را تجربه کرده‌اند و از کشش و جاذبهٔ همانیدگی‌ها در پناه دین، ره به سلامت برده‌اند و بودن در افسانهٔ ذهن را جهل و نادانی می‌دانند و همواره بزرگ‌ترین حسرتشان عدم آگاهی انسان‌هاست که خود را در دام و قفس دنیا گرفتار کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۱

مرغ، کو اندر قفس زندانی است

می‌نجوید رستن از نادانی است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۲

روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند

انبیای رهبر شایسته‌اند



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۳

از برون، آوازشان آید ز دین

که ره رستن، تو را این است این

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۴

ما به دین رستیم، زین تنگین قفس

جُز که این ره نیست چاره این قفس

چاره کار را به دین چنگ زدن می‌دانند. دین در دامان انسان‌های بزرگ آویختن، بر در آسیابشان رخت پهن کردن، همواره بر آستانشان بودن و مداومت و استمرار و تعهد داشتن است. دین از کار انداختن اختیار ذهن و با حزم قدم برداشتن است.

دین راهنمایی می‌کند که مشک خود را در جوی انسان‌های زنده به حضور فرو بر آن گاه از این که جانت دمی قرار گرفت، هرچند که چشمانت هنوز نابیناست اما از اثر راحتی و روانی آن دریا ب و بفهم که این جوی آب دارد که مشک وجودت از آرامش و سکون سنگین شد، هرچند در ابتدا باید به بهانه این جسم و جان افسرده از همانیدگی‌ها را به ره آوری و در تقلید از بزرگان به کار بندی، اما کمی بعد از این تقلید خشک و سخت، رها می‌شوی و احساس آرامش و سبکی پاداش توست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۴

چون شنیدی کاندترین جو آب هست

کور را تقلید باید کار بست



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۵

جو فرو بر مشکِ آب‌اندیش را

تا گران بینی تو مشکِ خویش را

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۶

چون گران دیدی شوی تو مُسْتَدِلِّ

رست از تقلید خشک، آنگاه دل

*مُستَدِلِّ: اثبات کرده شده با دلیل و برهان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۷

گر نبیند کور آب جو عیان

لیک داند چون سبو بیند گران

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۸

که ز جو اندر سبو آبی برفت

کاین سبک بود و گران شد ز آب و زَفْت

*زَفْت: در اینجا به معنی سنگین

و اما پایان کار از تقلید به تحقیق درآمدن و همواره بر در این آسیا بودن است، این که دمی از یاران غافل نباشی و آن در

اول را که مشک وجودت از سکون و آرامش سنگین شد پاس بداری:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶

آن در اول که خوردی استخوان

سخت گیر و حق گزار، آن را ممان

و تا مرحله کامل این تبدیل که آن را نهایی نیست، ماندن و ماندن شرط رهیدن است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶

عکس، چندان باید از یاران خوش

که شوی از بحر بی عکس، آب کش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷

عکس، کاوّل زد، تو آن تقلید دان

چون پیایی شد، شود تحقیق آن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸

تا نشد تحقیق، از یاران مبر

از صدف مگسل، نگشت آن قطره، در

و باید که برای این بیداری از کار جهان فارغ شد، دل را تکاند و چون فاخته هر دم در طلبی راستین که خداوند اجابت را

در دعا بسته و چه دعایی زیباتر از لباس حضور و عافیت پوشیدن:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰۳

از همه کار جهان، پرداخته

کو و کو می گو به جان، چون فاخته

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰۴

نیک بنگر اندرین ای مُحْتَجِب

که دعا را، بست حق بر اَسْتَجِب

*مُحْتَجِب: در پرده، در حجاب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰۵

هر که را دل پاک شد از اِعتلال

آن دعاش می رود تا دُوَالْجَلال

*اعتلال: بیماری

والسلام

سرور از شیراز 🙏🌹



با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و همراهان محترم گنج حضور.

«مرگِ اختیاری»

حدیث

«مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»

«بمیرید قبل از اینکه بمیرید»

این حدیث از حضرت رسول است و به این معنی است که قبل از مرگ جسمی خود را از شر من‌ذهنی خود را رها کنید.

در حدیث دیگری از ایشان نقل شده است که خداوند می‌فرماید:

«من در انجام هیچ چیزی تردید نمی‌کنم جز در مرگ بنده مؤمنم. چون دیدار او را دوست می‌دارم ولی او از مرگ نفرت

دارد. لذا او را از این نفرت باز می‌دارم تا خودش مرا بخواند و به وی پاسخ دهم، تا او خودش از من مرگ بخواهد و من

به او بدهم. اگر در دنیا فقط یک نفر بنده مؤمن داشتم، ایمان او را برایش مونس قرار می‌دادم تا از تنهایی نترسد.»

جا دارد از خانم ساناز از اصفهان تشکر کنم که این حدیث را از متن ارزنده ایشان یادداشت کرده‌ام.

پس احادیث فوق بر لزوم مردن به من‌ذهنی تأکید می‌کند و درعین حال سختی این کار را هم بیان می‌کند.

همان‌طور که در حدیث داریم، انسان‌ها از مردن به من‌ذهنی نفرت دارند، چون یقین ندارند از پس این مردن، زندگی

جاوید در انتظار آن‌هاست. مولانا در بیت ۴۶۷۸ دفتر سوم می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

چون به من زنده شود این مرده تن

جان من باشد که رو آرد به من



حال که ضرورت مردن به من ذهنی برایمان روشن شده است، بالطبع باید کارهایی انجام دهیم که به مرگ من ذهنی مان منجر شود و همان طور که در حدیث مذکور داریم هر انسانی خودش باید از خدا طلب مرگ نماید تا این میل به مردن را در دلش شیرین کند. مولانا در غزل شماره ۷۲۸ می فرماید:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۸

زان چنین خندان و خوش ما جان شیرین می دهیم

کان ملک ما را به شهید و قند و حلوا می کشد

پس برای این که این مرگ برای ما آسان شود و نفرت آن از دلمان بیرون شود باید با خدا همکاری کنیم. مولانا در دفتر ششم بیت ۴۵۸۲ می فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۲

این چنین جانی چه در خورد تن است؟

هین بشو ای تن ازین جان هر دو دست

از مهم ترین موانعی که باعث می شود مردن به من ذهنی به تأخیر بیفتد، جدی گرفتن وضعیتی است که این لحظه ذهن به ما نشان می دهد. اگر ما وضعیت ها را بازی و شوخی زندگی بدانیم، در مقابل آنها مقاومت نشان نمی دهیم. مقاومت نه تنها به مرگ اختیاری کمک نمی کند بلکه پوسته من ذهنی را هم سفت تر می کند. پس برای درهم شکستن مقاومت ذهن، فضاگشایی در این لحظه کلید گشایش کار ما در مرگ اختیاری است. مولانا در غزل شماره ۳۰۱۳ می فرماید:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان، کرد طرب سازی

باطن او جد جد، ظاهر او بازی



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

جمله عشاق را یار بدین علم گشت

تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی

از کارهای دیگری که کمک می کند این مرگ برای ما آسان تر شود، تقویت طلب و اشتیاق به مردن به من ذهنی است.
مولانا در بیت ۱۷۳۴ دفتر پنجم می فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

کین طلب در تو گروگان خداست

ز آنکه هر طالب به مطلوبی سزااست

پس این طلب در ذات ما هست، فقط باید با فضاگشایی و درد هشیارانگی کشیدن و حزم و پرهیز آن را از زیر همانیدگی ها بیرون بکشیم. از کارهای دیگری که مرگ اختیاری را برایمان آسان تر می کند این است که در هنگام بی مرادی، فضاگشایی کنیم و تسلیم و رضایت کامل داشته باشیم و با نارضایتی و مقاومت، فرصت کوچک شدن به من ذهنی را از دست ندهیم. مولانا در بیت ۴۴۶۶ دفتر سوم می فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی مرادی های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی مرادی شد قلاووزِ بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنوای خوش سرشت

اگر چند بار کوچک شدن من ذهنی مان را تجربه کنیم این کار برایمان خوشایند خواهد شد و مقاومت و طنازی ما که از جهل من ذهنی می آمد، کمرنگ و کمرنگ تر می شود. متوجه می شویم کار اصلی برای ضربه زدن به من ذهنی مان این است که موجبات مرگش را در هر فرصتی که پیش می آید فراهم کنیم. مولانا در بیت ۴۶۰۸ دفتر سوم می فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

کار آن کارست ای مشتاقِ مست

گاندر آن کار، آر رسد مرگت، خوش است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۹

شد نشانِ صدقِ ایمان ای جوان

آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن

پس همان طور که در حدیث و بیت فوق می بینیم نشانه ایمان واقعی این است که ما مشتاق و داوطلب مردن به ناموس و حیثیت بدلی مان باشیم. اگر هم خوب تأمل کنیم می بینیم که ما خیلی کارها تحت عنوان مذهبی و دینی و یا خداپسندانه انجام می دهیم ولی به احتمال زیاد این اعمال ما خالص نیست، یعنی من ذهنی از آنها هم برای تقویت خودش بهره برداری می کند ولی تنها کاری که من ذهنی ما از آن نفرت دارد عمل خالصی است که او هیچ راه نفوذی در آن برای خودنمایی ندارد و موجبات مرگش را فراهم می آورد.



مثلاً وقتی ما اشتباهی می کنیم و می خواهیم به آن اعتراف کنیم و عذرخواهی کنیم، من ذهنی از آن گریزان است، چون می داند نه تنها او را تقویت نمی کند بلکه به نابودی او منجر می شود.

با تشکر

علی از دانمارک



با احترام، برنامه ۹۲۱ شروع می‌کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر نه عشق شمس‌الدین بُدی در روز و شب ما را

فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

افتادن به سبب‌سازی‌های ذهن که این چیز اتفاق می‌افتد باید خوشحال بشوم، یا باید غمگین بشوم، برای این که این اتفاق افتاده، دائماً ذهن سبب می‌سازد؛ درواقع تصاویر ذهنی هستند، اتفاقات هستند و خداوند نیست.

پس چاره چیست؟ «اگر نه عشق شمس‌الدین»، یعنی اگر این امکانِ فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه برای ما نبود، «فراغت‌ها کجا بودی؟» فراغتی وجود نداشت، در زندگی مادی می‌توان این مورد را بسیار دید که گاهی به دلیلی که ذهن تعیین کرده شخص ناراحت یا خوشحال می‌شود و به‌نظر ما می‌آید با دید مرادیابی از چیزهای این جهان باید خدمتگزارِ پندار کمالمان بشویم.

با تشکر: کسرائی



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com